

دوران ارتجاع استولیپینی بلشویکها صورت یک  
حزب مستقل مارکسیستی بخود میگیرند.

﴿ ۲ ﴾

\* از: آثار منتخب لنین

\* در یک جلد

\* تجدید چاپ سال ۱۳۵۳ - ۱۹۷۴

\* از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

-----  
\* بازنویس: حجت برزگر

\* تاریخ پخش: ۱۳۸۳/۰۲/۱۶ (۲۰۰۴/۰۵/۰۵ میلادی)

\* آدرس تماس با اتحادیه مارکسیستها از طریق پست الکترونیکی: nasim@comhem.se

صفحه	عنوان
۳	۴- <u>در باره انحلال طلبی و گروه انحلال طلبان</u>
۴	۵- <u>مسائل مورد مشاجره. حزب آشکار و مارکسیستها</u>
۴	۱. قرار سال ۱۹۰۸
۸	۲. قرار سال ۱۹۱۰
۱۰	۳. روش انحلال طلبان نسبت به قرارهای سالهای ۱۹۰۸ و ۱۹۱۰
۱۳	۴. مفهوم طبقاتی انحلال طلبی
۱۶	۵. شعار «مبارزه برای حزب آشکار»
۱۹	۶. ...
۲۲	* زیرنویس ها
۲۳	* توضیحات

در باره انحلال طلبی و  
گروه انحلال طلبان (۱۴۲)

نظر به اینکه:

۱) حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه اکنون قریب چهار سال است با روشی قطعی علیه جریان انحلال طلبانه ای مبارزه میکند که در کنفرانس دسامبر سال ۱۹۰۸ حزب چنین توصیف شده بود:

«تلاش قسمتی از روشنفکران حزبی برای انحلال سازمان موجود حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه و تبدیل آن بهر قیمتی که شده به یک تجمع بی شکل و محدود ساختن آن در چهار دیوار فعالیت علنی ولو اینکه این علنی بودن به قیمت استنکاف آشکار از برنامه، تاکتیک و سنتهای حزب تمام شود».

۲) پلنوم کمیته مرکزی در ژانویه سال ۱۹۱۰، ضمن ادامه مبارزه با این جریان، باتفاق آراء آنرا تظاهری از نفوذ بورژوازی در پرولتاریا شناخته و شرط وحدت واقعی حزبی و یکی شدن فراکسیونهای سابق بلشویکها و منشویکها را گسیختگی کامل پیوند با انحلال طلبی و دفع قطعی این انحراف بورژوآمآبانه از سوسیالیسم معین کرده بود؛

۳) علی رغم کلیه تصمیمات حزب و علی رغم تعهدیکه در ژانویه سال ۱۹۱۰ از طرف نمایندگان تمام فراکسیونها در پلنوم شده است یک قسمت از سوسیال دموکراتهائیکه در پیرامون مجله های «ناشا زاریا» و «دلو ژیزنی» جمعند علناً بدفاع از جریانیکه از طرف تمام حزب بعنوان محصول نفوذ بورژوازی در پرولتاریا شناخته شده است پرداخته اند؛

۴) اعضاء سابق کمیته مرکزی، مل، یوری و رومان، نه فقط در بهار سال ۱۹۱۰ از ورود به کمیته مرکزی خودداری کردند بلکه حتی در یک جلسه مخصوص برگماری (کنوپتاسیون) اعضاء جدید هم حاضر نشدند و علناً اظهار کردند که خود وجود کمیته مرکزی حزب را هم «مضر» میدانند؛

۵) نشریات عمده انحلال طلبان یعنی «ناشا زاریا» و «دلو ژیزنی» درست پس از پلنوم سال ۱۹۱۰ مصمماً و از هر جهت بسوی انحلال طلبی روی آور شده نه تنها «از اهمیت حزب غیر علنی» (علی رغم تصمیمات پلنوم) «می کاهند، بلکه آشکارا آنرا نفی می نمایند، حزب را «نعش» میخوانند و آنرا منحل شده اعلام میکنند، احیای حزب غیرعلنی را «تخیلات مرتجعانه» می شمارند، در صفحات مجلات علنی حزب غیرعلنی را بباد بهتان و ناسزا میگیرند و از کارگران دعوت میکنند حوزه های حزب و سلسله مراتب آنرا «منسوخ» بدانند و قس علیهذا؛

۶) در حالیکه تمام حزبیها در سراسر روسیه بدون در نظر گرفتن اختلاف فراکسیونها، در مورد

مسئله روز یعنی دعوت کنفرانس حزبی با یکدیگر متحد شده اند، انحلال طلبان، که بصورت گروه های کوچک کاملاً مستقلی در آمده اند، حتی در محللهائی که منشویکهای حزبی (۱۴۳) اکثریت دارند (یکاترینواسلاو، کیف) انشعاب کرده و از هرگونه ارتباط حزبی با سازمانهای محلی حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه قطعاً خودداری ورزیده اند؛ -

کنفرانس اعلام مینماید که گروه «ناشا زاریا» و «دلو ژیزنی» با رفتار خود بطور قطعی خود را خارج از حزب گذارده است.

کنفرانس از تمام حزبی ها دعوت میکند بدون در نظر گرفتن فرق بین جریانات و خرده اختلافها، با انحلال طلبی مبارزه کنند، تمام زیان آنها برای کار آزادی طبقه کارگر توضیح دهند و تمام قوای خود را برای احیاء و تحکیم حزب مخفی کارگر سوسیال دموکرات روسیه بسیج نمایند.

در ژانویه سال ۱۹۱۲ نوشته شد. در  
فوریه سال ۱۹۱۲ در پاریس در جزوه  
موسوم به «کنفرانس کل حزب  
کارگر سوسیال دموکرات روسیه» از  
انتشارات کمیته مرکزی، - بچاپ رسید.

#### مسائل مورد مشاجره حزب آشکار و مارکسیستها

#### ۱- قرار سال ۱۹۰۸

بسیاری از کارگران مبارزه ایرا که بین روزنامه «پراودا» (۱۴۴) و «لوچ» (۱۴۵) در جریانست غیرلازم میشمزند و آنها چندان مفهوم نمی دانند. طبیعی است، جروبحثی که بصورت مقالات در بعضی از شماره های روزنامه در مورد مسائل جداگانه و گاه در اطراف مسائلی که کاملاً دارای جنبه جزئی است انتشار می یابد تصور روشن و کاملی از موضوع و مضمون مبارزه بدست نمی دهد. سرچشمه عدم رضایت مشروع کارگران از همینجاست.

و حال آنکه مسئله انحلال طلبی، که بر سر آن مبارزه میشود، در زمان حال یکی از مهمترین و حیاتی ترین مسائل جنبش کارگری محسوب میگردد. بدون آشنائی مبسوط با این مسئله و بدون پیدا کردن عقیده معینی نسبت به آن نمیتوان کارگر آگاه بود. کارگری که میخواهد سرنوشت حزب خود را مستقلاً تعیین نماید از جروبحث، حتی اگر در نظر اول چندان مفهوم هم بنظر نیاید، روی

بر نمیگرداند بلکه جداً جویای حقیقت شده آنرا می یابد.

چگونه باید حقیقت را یافت؟ چگونه باید از عقاید و ادعاهائی که ضد و نقیض یکدیگرند سر در آورد؟

هر شخص عاقلی میفهمد وقتی بر سر موضوعی شدیداً مبارزه میشود، برای کشف حقیقت نباید به اظهارات مشاجره کنندگان اکتفا کرد بلکه باید شخصاً مدارک و اسناد را بازرسی نمود و شخصاً معین کرد که آیا شهادتی از طرف شهود وجود داشته و آیا این شهادتها موثق است یا خیر. شکی نیست که اجراء این عمل همیشه آسان نیست. اعتقاد یافتن به آنچه در دسترس قرار دارد، به آنچه شنیدن آن برای خود شخص میسر است و به آنچه «آشکار»تر در باره آن فریاد میزنند و غیره و غیره - بمراتب «آسانتر» است، منتها باید دانست، کسانی را که به این موضوع اکتفا مینمایند «سبک مغز» و میان تهی می نامند و هیچکس بطور جدی روی آنها حساب نمیکند. در هیچ مسئله جدی بدون مقدار معینی کار مستقل، کشف حقیقت ممکن نیست و هر کس از این کار بترسد خود خویشتن را از امکان کشف حقیقت محروم میکند.

باینجهت روی سخن ما فقط با آن کارگرایانست که از این کار نمی ترسند و مصممند مستقلاً قضایا را روشن سازند و دریافتن مدارک و اسناد و شهود بکوشند.

قبل از همه این سؤال پیش می آید که انحلال طلبی چیست؟ این کلمه از کجا آمده است و معنی آن چیست؟

«لوچ» میگوید انحلال طلبی حزب یا بعبارت دیگر پراکندن و انهدام حزب و روی برتافتن از حزب تنها یک موضوع من درآوردی بدخواهانه ایست! و میگوید که این را بلشویکهای «فراکسیون باز» علیه منشیویکها اختراع کرده اند.

«پراودا» میگوید اکنون متجاوز از چهار سالست سراسر حزب انحلال طلبی را تقبیح و با آن مبارزه میکند.

حق با کیست؟ و چگونه باید حقیقت را یافت؟

واضحست که یگانه وسیله عبارتست از جستجوی مدارک و اسنادی در تاریخ چهار سال اخیر حزب یعنی از ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۲ که طی آن انحلال طلبان از حزب بطور قطعی جدا شدند.

همانا این چهار سال که طی آن انحلال طلبان فعلی هنوز در حزب بودند - برای تحقیق اینکه مفهوم انحلال طلبی از کجا سرچشمه گرفته و چگونه بوجود آمده مهمترین دوره است.

از اینجا استنتاج اول و اساسی بدست می آید: هر کس از انحلال طلبی صحبت کند و مدارک و اسناد حزب را طی سالهای ۱۹۰۸-۱۹۱۱ از نظر دور دارد حقیقت را از کارگران مستور داشته است.

و اما این مدارک و اسناد حزب کدامند؟

قبل از همه قرار حزب است که در دسامبر سال ۱۹۰۸ صادر شده. اگر کارگران میخواهند با آنها به مثابه کودکی که با افسانه و قصه سرگرمش مینمایند رفتار نشود، باید از مشاورین و رهبران یا نمایندگان خود سؤال نمایند که آیا در دسامبر سال ۱۹۰۸ در مورد مسئله انحلال طلبی قراری از طرف حزب صادر شده بود یا نه و در صورتیکه صادر شده بود مضمون آن چیست؟ در این قرار انحلال طلبی تقبیح و ماهیت آن توضیح داده شده است.

انحلال طلبی عبارت است از – «تلاش قسمتی از روشنفکران حزبی برای انحلال» (یعنی پراکندن، انهدام، برانداختن و موقوف ساختن) «سازمان موجود حزب و تبدیل آن بهر قیمتی که شده بیک تجمع بی شکل و محدود ساختن آن در چهار دیوار فعالیت علنی» (یعنی در چهار دیوار قانونیت و موجودیت «آشکار») «ولو اینکه این علنی بودن بقیمت استنکاف آشکار از برنامه، تاکتیک و سنت های» (یعنی تجربیات پیشین) «حزب» تمام شود.

این بود قراری که حزب چهار سال و اندی پیش در باره انحلال طلبی صادر کرده بود. از روی این قرار بطور واضح مشهود میگردد که ماهیت انحلال طلبی چیست و چرا آنرا تقبیح مینمایند. ماهیت آن روی برتافتن از «کار مخفی»، انحلال آن و تبدیل آن بهر قیمتی که شده بیک تجمع بی شکل در چهار دیوار قانونیت است. لذا آنچه که حزب تقبیح میکند کار علنی (قانونی) و به میان کشیدن لزوم آن نیست. آنچه که حزب تقبیح میکند – و بدون چون و چرا هم تقبیح میکند – تبدیل حزب قدیمی به چیزی بی شکل و «آشکار» است که البته نمیتوان نام حزب بر آن نهاد.

حزب، بدون اینکه از موجودیت خود دفاع نماید و با کسانی که آنرا منحل میکنند و منهدم میسازند و آنرا برسمیت نمیشناسند و از آن روی برمی تابند بطور قطعی مبارزه کند، نمیتواند بحیات خود ادامه دهد. این امر بخودی خود بدیهی است.

بکسیکه از حزب موجود بخاطر حزب جدیدی روی برمی تابد باید گفت: بفرمائید، برای خود حزب جدیدی تشکیل دهید، ولی عضو حزب قدیمی، حزب فعلی، حزب موجود نمیتوانید باشید. این بود مفهوم قراری که حزب در دسامبر سال ۱۹۰۸ صادر نموده است و واضحست که قرار دیگری درباره مسئله موجودیت حزب نمیتوانست صادر شود.

البته انحلال طلبی بوسیله یک رشته مسلکی با ارتداد، روی برتافتن از برنامه و تاکتیک و با اپورتونیسیم مربوطست. در پایان قرار فوق الذکر بهمین موضوع هم اشاره میشود. ولی انحلال طلبی تنها اپورتونیسیم نیست. اپورتونیستها حزب را در یک راه غلط و بورژوائی و در راه یک سیاست کارگری لیبرالی میکشاند، ولی از خود حزب روی بر نمی تابند و آنرا منحل نمیکنند. انحلال طلبی آنچنان اپورتونیستی است که سرانجام به روی بر تافتن از حزب منجر میگردد. بخودی خود مفهومست که حزب با دربار داشتن کسانی که موجودیت آنرا برسمیت نمیشناسند، نمیتواند وجود

داشته باشد. این موضوع نیز مفهومیست که روی برتافتن از کار مخفی در شرایط موجوده، روی برتافتن از حزب قدیم است.

حال سؤال میشود: روش انحلال طلبان نسبت به این قرار سال ۱۹۰۸ حزب چیست؟ اصل مطلب اینجاست و از همینجاست که میتوان صداقت و شرافت سیاسی انحلال طلبان را بازرسی نمود. هیچیک از آنها، چنانچه عقل خود را از دست نداده باشد، این واقعیت را انکار نخواهد کرد که چنین قراری از طرف حزب صادر شده و ملغی نگشته است.

بهمین جهت انحلال طلبان به طفره متوسل میشوند یعنی یا با موضوع تماس نمیگیرند و در مورد قرار سال ۱۹۰۸ حزب در مقابل کارگران سکوت اختیار مینمایند و یا بانگ میزنند (اغلب توأم با ناسزا) که این قرار را بلشویکها گذرانده اند.

ولی این ناسزها فقط ناتوانی انحلال طلبان را بروز میدهد. قرارهائی حزبی هم هست که منشویکها آنها را گذرانده اند - مثلاً قرار مربوط به مونیسیپالیزاسیون که در سال ۱۹۰۶ در استکهلم (۱۴۶) صادر شده بود. این موضوع بر همه کس معلومست. بسیاری از بلشویکها با این قرار موافق نیستند ولی هیچیک از آنها انکار نمیکنند که این قرار - قرار حزب است. همینطور هم قرار سال ۱۹۰۸ درباره انحلال طلبان قرار حزب است. هرگونه طفره ای در مورد این مسئله فقط دال بر تمایل به گمراه ساختن کارگران است.

کسیکه نمیخواهد حزب را فقط در گفتار قبول داشته باشد اجازه هیچگونه طفره ای را در اینمورد نخواهد داد و خود حقیقت مربوط به قرار حزب درباره مسئله انحلال طلبی را کشف خواهد کرد. از سال ۱۹۰۹ تمام منشویکهای حزب و بر رأس آنها پلخانف باین قرار پیوستند. پلخانف در نشریه به نام «دنونیک» خود و نیز در یک رشته از نشریات دیگر مارکسیستی بکرات و با صراحت کامل توضیح داده است که کسیکه در راه انحلال حزب میکوشد نمیتواند در حزب باشد. پلخانف منشویک بود و منشویک هم خواهد ماند. و لذا این استناد معمولی انحلال طلبان به جنبه «بلشویکی» قرار سال ۱۹۰۸ حزب دو بار غلط میشود.

هر چه ما در «لوچ» یا در «ناشا زاریا» به ناسزهای بیشتری از طرف انحلال طلبان بر ضد پلخانف برمیخوریم بهمان نسبت عدم حقانیت انحلال طلبان و تلاش آنها در استتار حقیقت بوسیله همهمه و جار و جنجال، با وضوح بیشتری به ثبوت میرسد. اشخاص تازه کار را با این شیوه ها گاهی فوراً میتوان خام کرد ولی کارگران با وجود تمام اینها خودشان به حقیقت پی برده و بزودی بیزاری خود را از این ناسزها ابراز خواهند داشت.

آیا وحدت کارگران ضروریست؟ آری ضروریست.

آیا وحدت کارگران بدون وحدت تشکیلات کارگری امکان پذیر است؟ واضحست که خیر.

چه چیزی مانع وحدت حزب کارگر است؟ مشاجراتی که بر سر انحلال طلبی میشود.

پس کارگران باید از این مشاجرات سر در آورند تا خودشان بتوانند سرنوشت حزب خویش را تعیین کنند و از آن دفاع نمایند.

نخستین گام برای حصول اینمقصود آشنائی با اولین قرار حزب در مورد انحلال طلبی است. کارگران باید کاملاً از این قرار اطلاع حاصل کنند و با دقت در آن تعمق نمایند و هرگونه تلاشی را که برای طفره رفتن از اینموضوع یا کنار زدن آن می شود دفع نمایند. هر کارگری، پس از تعمق در این قرار، رفته رفته میفهمد که ماهیت انحلال طلبی چیست، چرا این مسئله اینقدر مهم و اینقدر «دردناک» است و چرا متجاوز از چهار سال دوران ارتجاع، این مسئله دائماً در برابر حزب قرار دارد.

در مقاله بعدی ما قرار مهم دیگری را که حزب در حدود سه سال و نیم قبل درباره انحلال طلبی صادر نموده است بررسی خواهیم کرد و سپس به مدرک و اسنادی که وضع فعلی این مسئله را مشخص مینماید می پردازیم.

## ۲. قرار سال ۱۹۱۰

در مقاله اول (شماره ۲۸۹ «پراودا») ما مدرک اول و اساسی را که آشنائی با آن برای کارگرانیکه در مشاجرات فعلی مایل به کشف حقیقت می باشند ضروریست نقل نمودیم. این قرار را حزب در دسامبر سال ۱۹۰۸ درباره انحلال طلبی صادر کرده است.

اکنون ما قرار دیگر حزب را که درجه اهمیتش از قرار پیشین کمتر نیست و در سه سال و نیم قبل یعنی در ژانویه سال ۱۹۱۰ در مورد همین مسئله صادر شده است، نقل نموده مورد بررسی قرار میدهیم. قرار فوق از این نظر دارای اهمیت خاصی است که باتفاق آراء تصویب شده است: بدون استثناء تمام بلشویکها و سپس تمام باصطلاح پریودیست ها (۱۴۷) و بالاخره (و این از همه مهمتر است) بدون استثناء تمام منشویکها و انحلال طلبان کنونی و همچنین تمام مارکسیستهای «ملی» (یعنی یهودی، لهستانی و لتونی) این قرار را تصویب نمودند.

مهمترین قسمت این قرار را تمام و کمال نقل میکنیم:

«اوضاع تاریخی جنبش سوسیال دموکراتیک در دوران ضد انقلاب بورژوائی، همچون تظاهراتی از نفوذ بورژوازی در پرولتاریا ناگزیر از یکطرف نفی لزوم حزب علنی سوسیال دموکرات، تنزل دادن نقش و اهمیت آن و تلاش برای مختصر کردن وظائف و شعارهای برنامه ای و تاکتیکی سوسیال دموکراسی پیگیر و غیره را بوجود آورده و از طرف دیگر موجب نفی لزوم فعالیت سوسیال دموکراسی در دوما و استفاده از امکانهای علنی، پی نبردن به اهمیت این دو موضوع، عدم توانائی در انطباق تاکتیک پیگیر سوسیال دموکراتیک با شرایط خاص تاریخی لحظه فعلی و غیره



گردیده است.

عنصر لاینفک تاکتیک سوسیال دموکراتیک در این شرایط عبارتست از غلبه بر هر دوی این انحرافات از طریق وسعت دادن و عمیق نمودن فعالیت سوسیال دموکراتیک در کلیه شئون مبارزه طبقاتی پرولتاریا و توضیح خطر این انحرافات» (۱۴۸) از روی این قرار آشکارا دیده میشود که سه سال و نیم قبل تمام مارکسیستها باتفاق آراء و تمام جریانهای مارکسیستها بدون استثناء مجبور بودند بوجود دو انحراف از تاکتیک مارکسیستی اعتراف کنند. هر دو انحراف خطرناک شناخته شده بود. هیچیک از این دو انحراف ناشی از تصادف و سوء نیت افراد جداگانه تلقی نشده بلکه معلول «اوضاع تاریخی» جنبش کارگری عصریکه ما در آن بسر می بریم تلقی گردید.

سخن بدینجا پایان نمی پذیرد. در قرار متفق الرای حزب به منشاء طبقاتی و اهمیت این انحرافات اشاره شده است. زیرا مارکسیستها در مورد هرج و مرج و انحطاط به اشارات صرف و خالی از مضمون اکتفا نمینمایند: همه می بینند که در مغز بسیاری از هواداران دموکراسی و سوسیالیسم انحطاط، بی ایمانی، یأس و سرگردانی حکمفرماست. تصدیق این قضیه کافی نیست. باید فهمید منشاء طبقاتی این هرج و مرج و انحطاط از کجاست و کدام منافع طبقاتی از محیط غیر پرولتاریائی موجب بروز این «آشفتگی» در بین دوستان پرولتاریا است.

قرار سه سال و نیم قبل حزب باین پرسش مهم پاسخ داد: انحرافات از مارکسیسم زائیده «ضد انقلاب بورژوائی» و «نفوذ بورژوازی در پرولتاریا» است.

و اما این انحرافات که خطر تسلیم پرولتاریا به نفوذ بورژوازی را در بر دارد کدامست؟ یکی از این انحرافات که به «وپریودی» ها مربوط است و عبارت از نفی لزوم فعالیت سوسیال دموکراتها در دوما و نفی لزوم استفاده از امکانهای علنی است تقریباً بکلی از بین رفته. در روسیه دیگر هیچیک از سوسیال دموکراتها این نظریات خطا و غیر مارکسیستی را تبلیغ نمیکنند. «وپریودی»ها (و منجمله آلکسینسکی و سایرین) در کنار منشویکهای حزبی در «پراودا» بکار پرداخته اند.

انحراف دیگری که در تصمیم حزب بدان اشاره گردیده همان انحلال طلبی است. این موضوع از روی اشاراتی که به «نفی لزوم» کار مخفی و «تنزل دادن» نقش و اهمیت آن میشود واضح است. سرانجام ما دقیقترین اسناد را در دست داریم که سه سال قبل منتشر شده و هیچکس آنرا تکذیب نکرده است و منشاء این سند تمام مارکسیستهای «ملی» و نیز ترتسکی است (که انحلال طلبان شهودی بهتر از آنها را تصور هم نمیتوانند بکنند)؛ در این سند صاف و ساده گفته میشود «در واقع خوب بود جریانی که در قطعنامه بدان اشاره گردیده و مبارزه با آن ضروری است، انحلال طلبی نامیده میشد»...

این آن مدرک اساسی و کاملاً مهمی است که آشنائی با آن برای هر کسی که میخواهد از مشاجرات فعلی سر در آورد از ضروریاتست؛ سه سال و نیم قبل، حزب باتفاق آراء انحلال طلبی را

انحراف «خطرناکی» از مارکسیسم که باید علیه آن مبارزه شود و تظاهراتی از «نفوذ بورژوازی در پرولتاریا»، تشخیص داد.

منافع بورژوازی، که برضد دموکراسی و بطور کلی ضد انقلابی است، خواستار انحلال و پراکندن حزب قدیمی پرولتاریاست. بورژوازی بانواع وسائل کلیه اندیشه هائی را که متوجه انحلال حزب طبقه کارگر است رواج داده و از آنها پشتیبانی مینماید. بورژوازی میکوشد تا روی برتافتن از وظائف قدیمی را اشاعه بدهد، این وظائف را «مختصر کند»، از سروته آنها بزند. گوشه و کنار آنها را ببرد. آنها را میان تهی نماید و آستی یا سازش با پوریشکوویچ ها و شرکاء را جایگزین نابودی قطعی ارکان قدرت آنها بنماید.

انحلال طلبی همان رسوخ دادن این ایده های بورژوائی روی برتافتن و ارتداد در محیط پرولتاریا است.

اینست معنای طبقاتی انحلال طلبی که سه سال و نیم پیش باتفاق آراء در قرار حزب قید شده است. تمام حزب زیان عمیق و خطر انحلال طلبی و تأثیر مهلک آن را در جنبش کارگری و بهم پیوستگی حزب مستقل (در کردار نه در گفتار) طبقه کارگر، در همین موضوع میدانند.

انحلال طلبی نه تنها عبارتست از انحلال (یعنی پراکندن و انهدام) حزب قدیمی طبقه کارگر بلکه همچنین عبارتست از انهدام استقلال طبقاتی پرولتاریا و مشوب نمودن ذهن وی بوسیله ایده های بورژوائی.

ما این ارزیابی انحلال طلبی را در مقاله بعدی، که در آن مهمترین استدلالهای «لوچ» انحلال طلب کاملاً نقل میشود، با ذکر مثال توضیح خواهیم داد. و اما اکنون از آنچه که گفته شد مختصر نتیجه گیری مینمائیم. تلاش کارکنان «لوچ» عموماً و آقایان ف. دان و پوترسف خصوصاً که میخواهند چنین وانمود سازند که گویا تمام «جریان انحلال طلبی» اختراعی است، مغلظه ایست از لحاظ جنبه دروغ بافی خود حیرت آور که بنای آن بر عدم اطلاع مطلق خوانندگان «لوچ» نهاده شده است. در حقیقت علاوه بر قرار سال ۱۹۰۸ حزب، قرار دیگری نیز وجود دارد که در سال ۱۹۱۰ از طرف حزب باتفاق آراء صادر شده است و انحلال طلبی را کاملاً بمثابه انحراف بورژوازی از راه پرولتاری، که برای طبقه کارگر خطرناک و مهلک است، ارزیابی مینماید. فقط دشمنان طبقه کارگر میتوانند این ارزیابی حزب را مستور داشته و یا نادیده بگیرند.

### ۳. روش انحلال طلبان نسبت به

قرارهای سالهای ۱۹۰۸ و ۱۹۱۰

در مقاله پیشین («پراودا» شماره ۹۵ (۲۹۹)) ما عین عبارات قرار متفق الرأی حزبی را درباره

انحلال طلبی، که تظاهری از نفوذ بورژوازی در پرولتاریا است، نقل نمودیم. این قرار همانطور که خاطرنشان نمودیم در ژانویه سال ۱۹۱۰ صادر شده است. حال به بینیم رفتار آن انحلال طلبانی که اکنون با شجاعت ادعا میکنند اصولاً هیچ انحلال طلبی وجود نداشته و ندارد چگونه بوده است.

در فوریه سال ۱۹۱۰، آقای پوترسف، در شماره دوم مجله «ناشا زاریا»، که تازه همانموقع شروع به انتشار نموده بود، صریحاً نوشت: «حزبی وجود ندارد که بمشابه سلسله مراتب (نردبان و یا سیستمی از «مؤسسات») «کامل و متشکلی باشد» و «آنچه را که در حقیقت دیگر بمشابه واحد کامل متشکلی وجود ندارد» نمیتوان منحل ساخت. (رجوع شود به صفحه ۶۱ شماره دوم «ناشا زاریا» سال ۱۹۱۰).

این مطلب یک ماه و شاید هم کمتر از یکماه پس از قرار متفق الرأی حزب گفته شده است!! و در مارس سال ۱۹۱۰ مجله دیگر انحلال طلبان یعنی مجله «وازارژدنیه» با همان کارکنان: پوترسف، دان، مارتینف، پژوف، مارتف، لویتسکی و شرکاء روی گفته آقای پوترسف تکیه نموده و آنرا برای اینکه قابل فهم عامه باشد اینطور توضیح داد:

«اصولاً چیزی نیست تا منحل شود و ما (یعنی هیئت تحریریه «وازارژدنیه») از جانب خود اضافه مینمائیم که آرزوی احیاء این سلسله مراتب بشکل سابق یعنی بشکل مخفی آن تنها یک تخیل مضر و ارتجاعی و گواه براینست که شم سیاسی نمایندگان آن حزبی که زمانی واقع بین ترین احزاب بود از بین رفته است» («وازارژدنیه» شماره ۵، ص ۵۱ سال ۱۹۱۰).

حزبی وجود ندارد و احیاء آن یک تخیل مضر است، - اینست گفتار صریح و روشن. اینست روی بر تافتن عیان و آشکار از حزب. اشخاصی از حزب روی بر تافتند (و کارگران را دعوت به روی بر تافتن از آن می نمودند) که کار مخفی را بدور انداخته و «آرزوی» حزب آشکار را، در سر می پروراندند.

پ. ب. آکسلرد نیز بعدها در سال ۱۹۱۲، هم در «نفسکی گولوس» (شماره ۶ سال ۱۹۱۲) و هم در «ناشا زاریا» (شماره ۶ سال ۱۹۱۲) از این ترک کار مخفی بطور کاملاً واضح و آشکاری پشتیبانی نمود.

پ. ب. آکسلرد نوشت - «با این اوضاع و احوال صحبت از غیر فراکسیونسم معنایش حالت کبک را پیدا کردن و هم خود و هم دیگران را گول زدنت». «تشکیل فراکسیون و متحد شدن در آن وظیفه مستقیم و کار فوری طرفداران رفرم حزبی یا بعبارت صحیحتر، طرفداران انقلاب است». پس پ. ب. آکسلرد علناً طرفدار انقلاب حزبی یعنی طرفدار نابودی حزب قدیم و تشکیل حزب جدید است.

در سال ۱۹۱۳ در شماره ۱۰۱ «لوچ» در سر مقاله بی امضای هیئت تحریریه صریحاً گفته شده

است که «در بعضی نقاط در محیط کارگران حتی حس خوشبینی نسبت بکار مخفی مجدداً بیدار شده و قوت میگیرد» و این «یک واقعیت تأسف آوری است». نویسنده این مقاله، ل. سدوف، خودش تصدیق نمود که این مقاله حتی در بین طرفداران تاکتیک «لوچ» «عدم رضایت ایجاد کرده است» (شماره سوم «ناشا زاریا»، ص ۴۹ - سال ۱۹۱۳). ضمناً توضیحات خود ل. سدوف طوری بود که موجب عدم رضایت جدید طرفدار «لوچ» یعنی AN گردید و AN در شماره ۱۸۰ «لوچ» برضد سدوف چیز مینویسد و برضد اظهارات سدوف، که ادعا میکند «کار مخفی مانع قوام سیاسی جنبش ما و ساختمان حزب کارگر سوسیال دموکرات است» اعتراض مینماید. و او را که در باب مطلوب بودن کار مخفی تولید «ابهام» مینماید مورد استهزاء قرار میدهد.

هیئت تحریریه «لوچ» پس گفتار بلند بالائی ضمیمه مقاله AN نمود که در آن از سدوف دفاع میکند و AN را «در انتقاد از ل. سدوف محق نمیداند».

ما در جای خود، هم استدلال هیئت تحریریه «لوچ» و هم اشتباهات انحلال طلبانه خود AN را مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهیم. اکنون مطلب بر سر این نیست. اکنون ما باید آن نتیجه اساسی و عمده ایرا که از اسناد مذکوره بدست می آید بدقت مورد ارزیابی قرار دهیم (۱\*).

تمام حزب، چه در سال ۱۹۰۸ و چه در سال ۱۹۱۰، انحلال طلبی را تقبیح و طرد میکند و منشاء طبقاتی و خطر این جریان را بطور مفصل و روشن توضیح میدهد. همه جراید و مجلات انحلال طلبان: خواه «وازرژدنیه» (۱۹۰۹-۱۹۱۰)، خواه «ناشا زاریا» (۱۹۱۰-۱۹۱۳)، خواه «نفسکی گولوس» (۱۹۱۲) و خواه «لوچ» (۱۹۱۲-۱۹۱۳) (۲\*)، همه پس از صریحترین قرارهای حزبی و حتی قرارهای متفق الرأی افکار و استدلالهای را تکرار مینمایند که حاکی از انحلال طلبی آشکار است.

حتی طرفداران «لوچ» مجبور شدند عدم موافقت خود را باین استدلالها و موعظه ها اظهار نمایند. این یک واقعیتی است. بنابراین داد و فریادهائی که ترتسکی، سمکفسکی و بسیاری دیگر از حامیان انحلال طلبی در باره «تحریک» علیه انحلال طلبان راه انداخته اند آشکارا خلاف وجدان است، زیرا این عمل بمثابة تحریف فاحشی در حقیقت امر است.

حقیقتی که من از روی اسناد مربوط به بیش از پنجسال (۱۹۰۸-۱۹۱۳) به ثبوت رسانیدم عبارت از این است که انحلال طلبان، علی رغم تمام قرارهای حزب، به ناسزاگویی و تحریک علیه حزب، یعنی علیه «کار مخفی»، ادامه میدهند.

هر کارگری که میخواهد شخصاً از مسائل مورد مشاجره و دردناک حزب با جدیت تمام سر در آورد و شخصاً این مسائل را حل کند، باید قبل از همه این حقیقت را فراگیرد و برای این منظور مستقلاً به بررسی و تحقیق قرارهای پیشگفته حزب و استدلالهای انحلال طلبان پردازد. فقط آنکسی شایستگی عنوان عضویت حزب و بنیاد گذار حزب کارگر را دارد که مسائل و مقدرات

حزب خود را بدقت مورد بررسی و تعمق قرار داده مستقلاً آنها را حل کند. باینموضوع که آیا این حزب است که در موضوع «تحریک» (یعنی حملات بیش از حد شدید و ناصحیح) برضد انحلال طلبان «مقصر» است یا انحلال طلبانند که در موضوع نقض مستقیم تصویبنامه های حزب و تبلیغ مصرانه درباره انحلال یعنی انهدام حزب مقصرند – نمیتوان بالاقتیدی نگریست.

بدیهی است حزب بدون اینکه با تمام قوا برضد مخربین حزب مبارزه کند نمیتواند به موجودیت خود ادامه دهد.

حال که اسناد مربوط باین مسئله اساسی را نقل کردیم، در مقاله، بعدی به ارزیابی مضمون مسمسملکی تبلیغ «حزب آشکار» می پردازیم.

#### ۴. مفهوم طبقاتی انحلال طلبی

ما در مقالات پیشین (شماره های ۲۸۹، ۲۹۹، ۳۱۴ «پراودا») نشان دادیم که تمام مارکسیستها، چه در سال ۱۹۰۸ و چه در سال ۱۹۱۰، انحلال طلبی را بمشابه روی برتافتن از گذشته بطور قطع تقبیح نموده اند. مارکسیستها برای طبقه کارگر توضیح دادند که انحلال طلبی عبارتست از وارد نمودن نفوذ بورژوازی در پرولتاریا. ولی تمام نشریات انحلال طلبان از سال ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۳ بطرز فاحشی تصمیمات مارکسیستها را نقض کرده و میکنند.

حال شعار: «حزب آشکار کارگری» یا «مبارزه در راه حزب آشکار» را، که تاکنون انحلال طلبان در «لوچ» و «ناشا زاریا» از آن دفاع مینمایند، مورد بررسی قرار دهیم.

آیا این شعار، مارکسیستی یعنی پرولتاریائی است یا لیبرالی یعنی بورژوازی؟

پاسخ این پرسش را باید در تجزیه و تحلیل مناسبات بین نیروهای اجتماعی روسیه عصر ما جستجو نمود نه در روحيات و نقشه های انحلال طلبان یا گروه های دیگر. اهمیت این شعارها را مناسبات بین نیروهای تمام طبقات کشور تعیین میکند نه نيات و مقاصد تنظیم کنندگان آنها.

ملاکان فئودال و «بوروکراسی» آنان با هرگونه تغییراتی که بوی آزادی سیاسی بدهد دشمنند و علت این موضوع معلوم است. بورژوازی، از نقطه نظر موقعیت اقتصادی خود، نمیتواند در یک کشور عقب مانده و نیمه فئودال برای آزادی کوشش نکند. ولی، بورژوازی از فعالیت مردم بیشتر میترسد تا از ارتجاع. این حقیقت را مخصوصاً جریان سال ۱۹۰۵ بطرز بارزی به ثبوت رسانید؛ طبقه کارگر این حقیقت را خیلی خوب فهمید؛ فقط روشنفکران اپورتونیست و نیمه لیبرال باین حقیقت پی نبرده اند.

بورژوازی – لیبرال و ضد انقلابی است. رفرمیسم وی که بحد خنده آوری ناتوان و ناچیز است از اینجا سرچشمه میگیرد، آرزوی رفرم – و ترس از تصفیه حساب جدی با فئودالها که نه تنها دست

به هیچگونه رفرمی نمی‌زنند، بلکه آنچه را هم که تاکنون شده پس میگیرند، تبلیغ رفرم - و ترس از جنبش مردم، اشتیاق به طرد فتودالها - و ترس از اینکه کمک آنها و امتیاز خود را از دست بدهد، بنای سیستم سوم ژوئن، که به فتودالها قدرت مطلق و به بورژوازی امتیاز میدهد، بر روی این مناسبات طبقات نهاده شده است.

موقعیت طبقاتی پرولتاریا بکلی با امکان اینموضوع مغایرت دارد که وی امتیازاتی را «تقسیم کند» یا بترسد از اینکه کسی این امتیازات را ازدست بدهد. باینجهت پرولتاریا از رفرمیسم آزمندانه و تنگ نظرانه ناچیز و بیخردانه بکلی بری است. و اما توده دهقان که از یکطرف در معرض ستمگری بیحد و حصر قرار دارد و بجای امتیازات با گرسنگی روبروست و از طرف دیگر بدون شبهه طبع خرده بورژوا دارد، ناگزیر بین لیبرالها و کارگران مردد است. چنین است وضعیت عینی.

از این وضعیت با وضوح تمام چنین مستفاد میشود که شعار حزب آشکار کارگری، از لحاظ منشاء طبقاتی خود، شعار لیبرالهای ضد انقلابی است. در این شعار هیچ چیزی بجز رفرمیسم یافت نمیشود؛ - در آن حتی اشاره ای هم باین موضوع نیست که پرولتاریا یعنی یگانه طبقه کاملاً دموکرات از وظیفه خود یعنی مبارزه با لیبرالها بمنظور نفوذ در تمام دموکراسی، آگاه است؛ - در آن حتی اندیشه ریشه کن ساختن هر نوع امتیازات فتودال ها، «بوروکراسی» و غیره وجود ندارد - در آن هیچگونه اندیشه ای درباره ارکان عمومی آزادی سیاسی و مشروطیت دموکراتیک یافت نمیشود؛ - ولی در عوض چیزی که در آن یافت میشود روی بر تافتن خائنانه از گذشته و بنابراین ارتداد و پراکندن (انحلال) حزب کارگر است.

مختصر اینکه: این شعار در عصر ضد انقلاب، در محیط کارگری همان چیزی را تبلیغ میکند که بورژوازی لیبرال در محیط خود انجام میدهد. بدینجهت اگر انحلال طلبان وجود نمیداشتند آنوقت بورژوا - پروگرسیست های عاقل مجبور بودند، برای تبلیغ این افکار در بین طبقه کارگر، در جستجوی روشنفکرانی برآیند یا اینکه آنها را اجیر نمایند.

فقط افراد بیمغز ممکنست گفتار انحلال طلبانرا با انگیزه های انحلال طلبان مقایسه نمایند. باید گفتار آنها را با کردار بورژوازی لیبرال و موقعیت عینی وی مقایسه نمود.

باین کردار نظری بیفکنید. در سال ۱۹۰۲ - بورژوازی طرفدار کار مخفی است. استرووه به نمایندگی از طرف وی مأمور انتشار مجله غیر علنی «آسوباژدنیه» میشود. وقتی که جنبش کارگری کار را به ۱۷ اکتبر (۱۴۹) میکشاند، لیبرالها و کادتها کار مخفی را رها میکنند و سپس از آن روی بر می تابند، آنرا یک عمل بیهوده، دیوانگی، معصیت و کفر میخوانند («وخی» (\*۳)). بورژوازی لیبرال بجای کار مخفی - برای حزب آشکار مبارزه میکنند. این یک واقعیت تاریخی است که تلاشهای خستگی ناپذیر کادتها (۱۹۰۵-۱۹۰۷) و پروگرسیستها (۱۹۱۳)

برای علنی شدن آنرا تأیید میکند.

ما می بینیم که کادتها به «کار آشکار و سازمان سری آن» مشغولند؛ آ. و لاسوف انحلال طلب ساده دل، یعنی بیشعور، «با این کلمات خود» فقط اعمال و رفتار کادتها را نقل نموده است. ولی چرا لیبرالها از کار مخفی روی برتافتند و شعار «مبارزه برای حزب آشکار» را قبول نمودند؟ شاید علتش اینستکه استرووه خائن است؟ خیر. اتفاقاً عکس اینست. استرووه باینجهت بسوی دیگر گریخت که تمام بورژوازی برگشته بود. و اما بورژوازی باینجهت برگشت که اولاً در یازدهم دسامبر سال ۱۹۰۵ امتیاز گرفت و حتی در ۳ ژوئن ۱۹۰۷ (۱۵۰) حق یک اپوزیسیون قابل تحمل را تحصیل نمود و ثانیاً خودش بطرز مهلکی از جنبش مردم دچار وحشت گردید. شعار «مبارزه برای حزب آشکار» اگر از زبان «سیاست عالی» بزبان ساده و روشن ترجمه شود معنایش چنین خواهد بود:

— آقایان ملاکین! خیال نکنید که ما می‌خواهیم شما را از صفحه زمین براندازیم. خیر. فقط کمی آنطرفتر به نشینید که برای ما بورژواها هم جای نشستنی باز شود (حزب آشکار)، — آنوقت ما پنج بار «عاقلانه تر»، دقیقتر و «علمی تر» از تیموشکینها و کشیشان ساپلر (۱۵۱) از شما پشتیبانی خواهیم کرد.

خرده بورژواها و ناردنیکها به تقلید از کادتها شعار «مبارزه برای حزب آشکار» را پذیرفتند. در اوت سال ۱۹۰۹ گ. پشخونف و شرکاء «روسکویه باگاتستوا» از کار مخفی روی برتافته اعلام «مبارزه برای حزب آشکار» مینمایند و شعارهای پیگیر دموکراتیک و «کار مخفی» را از برنامه خود حذف میکنند.

در نتیجه یاوه سرائیهای رفرم طلبانه ایکه این خرده بورژواها در اطراف «حزب وسیع و آشکار» کردند، بطوریکه بر همه معلومست، بدون هیچ حزب و بدون هیچ ارتباطی با توده ماندند و کادتها حتی فکر چنین ارتباطی را هم از سر بیرون کردند.

فقط و فقط از این راه، از راه تجزیه و تحلیل موقعیت طبقات و از راه بررسی تاریخ عمومی ضد انقلاب، میتوان به مفهوم انحلال طلبی پی برد. انحلال طلبان، روشنفکران خرده بورژوائی هستند که از طرف بورژوازی مأموریت دارند هرزگی لیبرالی را در محیط کارگری وارد سازند. انحلال طلبان — خائنین به مارکسیسم و خائنین به دموکراسی هستند. شعار آنها یعنی «مبارزه برای حزب آشکار» (همانند شعار لیبرالها و همچنین ناردنیکها) استتاریست برای روی برتافتن از گذشته و قطع علاقه با طبقه کارگر. این واقعیتی است که هم جریان انتخابات دومای چهارم در زمره کارگری و هم تاریخچه پیدایش روزنامه کارگری «پراودا» آنرا به ثبوت رسانده است. بطوریکه بر همه معلومست، تنها کسانی با توده ارتباط داشتند که از گذشته روی برتافته و توانستند از «کار آشکار» و هرگونه «امکانی» فقط طبق روح این گذشته و بمنظور تقویت و تحکیم و توسعه

آن استفاده نمایند.

در دوران سیستم سوم ژوئن غیر از این طور دیگری هم نمیتوانست باشد. در مقاله بعدی درباره اینکه چگونه انحلال طلبان (یعنی لیبرالها) از سروته برنامه و تاکتیک «زده اند» صحبت خواهیم کرد.

## ۵. شعار «مبارزه برای حزب آشکار»

ما در مقاله پیش («پراودا» شماره ۱۲۲) معنای واقعی شعار «حزب آشکار» یا «مبارزه برای حزب آشکار»، یعنی معنایی را که مناسبات طبقات مشخص آنست، مورد بررسی قرار دادیم. این شعار تکرار کورکورانه تاکتیک بورژوازی و مبین صحیح روی برتافتن بورژوازی از انقلاب یا بعبارت دیگر مبین ضد انقلابی بودن بورژوازیست.

حال برخی از تلاشهای بویژه رائج انحلال طلبان بمنظور دفاع از شعار «مبارزه برای حزب آشکار» را مورد بررسی قرار دهیم. خواه مایفسکی، خواه سدوف، خواه دان و خواه تمام طرفداران «لوچ» همه و همه میکوشند حزب آشکار را با کار یا فعالیت آشکار قاطی کنند. چنین عملی صاف و پوست کنده سفسطه و مضحکه و فریب خواننده است.

اولاً فعالیت آشکار سوسیال دموکراتها در دوره ۱۹۰۴-۱۹۱۳ واقعیتی است. صحبت از حزب آشکار جمله پردازی روشنفکران است که روی برتافتن از حزب را پرده پوشی میکنند. ثانیاً حزب مکرر در مکرر انحلال طلبی یعنی شعار حزب آشکار را تقبیح نموده است. ولی حزب نه تنها فعالیت آشکار را تقبیح ننموده بلکه برعکس کسانیرا که آنرا رها میکنند یا از آن روی بر می تابند تقبیح کرده است. ثالثاً در سالهای ۱۹۰۴-۱۹۰۷ فعالیت آشکار در بین تمام سوسیال دموکراتها توسعه فوق العاده ای یافته بود. - ولی حتی یک جریان و حتی یک فراکسیون سوسیال دموکرات هم در آنموقع شعار «مبارزه برای حزب آشکار» را مطرح نکرد!

این یک واقعیت تاریخی است و هر کس بخواهد به مفهوم انحلال طلبی پی برد باید در آن تعمق ورزد.

آیا فقدان شعار «مبارزه برای حزب آشکار» در سالهای ۱۹۰۴-۱۹۰۷ مانع فعالیت آشکار می گردید؟ بهیچوجه.

چرا در آنموقع سوسیال دموکراتها ب فکر چنین شعاری نمی افتادند؟ همانا بدلیل آنکه در آنموقع ضد انقلاب، که یک قسمت از سوسیال دموکراتها را به منتها درجه اپورتونیسم کشانده است، هنوز به تاخت و تاز نیامده بود. آنوقت خیلی واضح بود که شعار «مبارزه برای حزب آشکار» یک جمله پردازی اپورتونیستی و روی برتافتن از «کار مخفی» است.



آقایان، در مفهوم این چرخش تاریخی کمی تعمق کنید: در دوره ۱۹۰۵ یعنی هنگامیکه فعالیت آشکار توسعه درخشانی دارد شعار «مبارزه برای حزب آشکار» در بین نیست؛ ولی در عصر ضد انقلاب، یعنی هنگامیکه توسعه فعالیت آشکار ضعیف شده است قسمتی از سوسیال دموکراتها (به پیروی از بورژوازی) شعار روی برتافتن از «کار مخفی» و «مبارزه برای حزب آشکار» را به میان میکشند.

آیا ممکن است که هنوز هم مفهوم و معنای طبقاتی این چرخش روشن نباشد؟ سرانجام چهارمین و عمده ترین نکته. دو نوع فعالیت آشکار ممکن است (و دیده میشود) که در دو جهت کاملاً متناقض سیر میکنند: یکی آنکه هدفش دفاع از گذشته و کاملاً طبق روح آن و بنام شعارها و تاکتیک آنست و دیگری آن که بر ضد گذشته و برای روی برتافتن از آن و خوار نمودن نقش آن، شعارهای آن و قس علیهذا است.

وجود این دو نوع فعالیت آشکار که از نقطه اصولی با یکدیگر متخاصم و آشتی ناپذیرند مسلم ترین واقعیت تاریخی دوران از ۱۹۰۶ (کادتها و پیشخونف و شرکاء) تا ۱۹۱۳ («لوچ»، «ناشا زاریا») است. آیا با این وضع میتوان بدون تبسم به سخن آن ساده لوحی (یا کسی که موقتاً خود را به ساده لوحی میزند) گوش کرد که میگوید: وقتی هر دو طرف به فعالیت آشکار مشغولند دیگر چه جای مشاجره است؟ آقای عزیز، مشاجره بر سر همینست که آیا این فعالیت را باید برای دفاع از «کار مخفی» و طبق روح آن انجام داد یا اینکه برای خوار نمودن آن، بر ضد آن و مخالف با روح آن! مشاجره فقط - و بطور کلی «فقط»! - بر سر اینست که این کار آشکار طبق روح لیبرالی انجام میگیرد یا طبق روح دموکراتیک پیگیر. مشاجره «فقط» بر سر اینست که آیا ممکن است بکار آشکار اکتفا نمود: آقای استرووه لیبرال را بخاطر بیاورید که در سال ۱۹۰۲ به آن اکتفا نمیکرد ولی در سالهای ۱۹۰۶-۱۹۱۳ کاملاً «اکتفا کرد»!

انحلال طلبانی که هوادار «لوچ» هستند بهیچوجه نمیتوانند باینموضوع پی ببرند که شعار «مبارزه برای حزب آشکار» عبارتست از وارد نمودن آن افکار لیبرالی (استرووه ای) در محیط کارگری، که با وصله هائی از الفاظ «تقریباً مارکسیستی» آرایش یافته اند. یا مثلاً استدلال خود هیئت تحریریه «لوچ» را در جوابی که به AN داده است (شماره ۱۸۱) در نظر بگیرید:

... «حزب سوسیال دموکرات تنها عبارت از آن یک چند رفیقی نیست که واقعیت آنها را مجبور میکند بطور مخفی کار کنند. اگر فعالیت حزب منحصر بکار مخفی بود در اینصورت عدّه اعضاء این حزب چقدر میشد؟ دویست - سیصد نفر؟ آیا در این صورت هزارها و شاید ده ها هزار کارگری که در واقع تمام بار کار سوسیال دموکراسی را به دوش خود میکشند چه میشدند؟» برای شخص فکور تنها همین یک استدلال کافیست که نویسندگان آنرا لیبرال بداند. اولاً آنها در

بارۀ «کار مخفی» دانسته و فهمیده دروغ میگویند، زیرا تعداد افراد آن بهیچوجه چند «صد نفر» نیست. ثانیاً در همه جای دنیا تعداد اعضای حزب نسبت به تعداد کارگرانیکه به فعالیت سوسیال دموکراتیک مشغولند «محدود» است. مثلاً در آلمان عدۀ اعضای حزب سوسیال دموکرات فقط یک میلیون است ولی تعداد آرائی که بنفع سوسیال دموکراسی میدهند قریب ۵ میلیون و تعداد پرولتارها قریب ۱۵ میلیون است. در کشورهای مختلف نسبت عدۀ اعضای حزب را به عدۀ کارگرانیکه به فعالیت سوسیال دموکراتیک مشغولند، اختلاف شرایط تاریخی معین می نماید. ثالثاً ما هیچ چیز دیگری که بتواند جانشین «کار مخفی» بشود نداریم. پس «لوچ» برضد حزب به کارگران غیر حزبی یا خارج از حزب استناد میجوید. و این همان شیوۀ معمولی فرد لیبرال است که میکوشد توده را از دستۀ آگاه و پیشرو آن جدا کند. «لوچ» به مفهوم مناسبات بین حزب و طبقه پی نمی برد، همانگونه که «اکنونمیستها» هم در سالهای ۱۸۹۵-۱۹۰۱ باین مفهوم پی نمی بردند. رابعاً فعلاً «فعالیت سوسیال دموکراتیک» در نزد ما فقط وقتی واقعاً فعالیت سوسیال دموکراتیک است که طبق روح گذشته و بنام شعارهای آن انجام گیرد.

استدلال های «لوچ» استدلالهای روشنفران لیبرالی است که بعلت عدم تمایل به ورود در تشکیلات حزبی واقعاً موجود، میکوشند این تشکیلات را از هم بپاشند و بدینجهت جماعت غیر حزبی پراکنده و کم فهم را برضد آن بر میانگیزند. رفتار لیبرالهای آلمان نیز که میگویند سوسیال دموکراتها نمایندگان پرولتاریا نیستند زیرا در «حزب» آنها «فقط» یک پانزدهم پرولتاریا عضویت دارد، به همین منوال است!

یک استدلال دیگر «لوچ» را که معمولی تر است درنظر بگیرید. میگوید: «ما طرفدار حزب آشکاری» نظیر آنچه در اروپا وجود دارد» هستیم. لیبرالها و انحلال طلبان خواهان مشروطیت و حزب آشکاری هستند که امروز «در اروپا وجود دارد»؛ ولی آنها خواهان راهی نیستند که اروپا از طریق آن باین امروز رسیده است.

کاسفسکی انحلال طلب و بوندیست در «لوچ» اتریشیها را بعنوان نمونه برخ ما میکشد و فقط اینموضوع را فراموش میکند که اتریشیها از سال ۱۸۶۷ دارای مشروطیت هستند و این مشروطیت اولاً بدون جنبش سال ۱۸۴۸ و ثانیاً بدون بحران عمیق دولتی سالهای ۱۸۵۹-۱۸۶۶، نمیتوانست وجود داشته باشد. همان بحرانی که در دوران آن ضعف طبقۀ کارگر به بیسمارک و شرکاء اجازه داد بوسیله «انقلاب» مشهور «از بالا» گریبان خود را خلاص کنند. آیا با اینوصف از اندرزه های کاسفسکی، دان، لارین و کلیه طرفداران «لوچ» چه نتیجه ای حاصل میشود؟

فقط اینکه آنها کمک میکنند بحران ما حتماً بصورت یک «انقلاب از بالا» حل شود! ولی این کار آنها عبارتست از همان «کار» حزب کارگر استولیپین.

به هر سو که مینگریم روی برتافتن انحلال طلبان از مارکسیسم و دموکراسی را مشاهده

میکنیم.

در مقاله بعدی، استدلال آنها را در باره اینکه لازمست از سروته شعارهای سوسیال دموکراتیک ما، زده شود، بتفصیل مورد بررسی قرار میدهیم.

## ۶

موضوعی که در پیش داریم بررسی این نکته است که چگونه انحلال طلبان از سروته شعارهای مارکسیستی زده اند. برای این منظور بهتر از همه این بود که ما قرارهای کنفرانس اوت آنها را مورد بررسی قرار دهیم، ولی بدلائلی که همه از آن مسبقند بررسی این قرارها فقط در مطبوعات خارجی امکان دارد. ولی اینجا ناچاریم به «لوچ» مراجعه کنیم که در مقاله ل. س. (شماره ۱۰۸) ۱۹۴۱، تمام ماهیت و تمام روح انحلال طلبی را بدقیقتترین وجهی بیان نموده است.

آقای ل. س. می نویسد:

... «مورانف نماینده، عجالتاً فقط سه خواست جزئی، یعنی آن سه رکنی را برسمیت میشناسد که شالوده برنامه انتخاباتی لنینیها بطوریکه میدانیم به روی آن قرار داشت: دموکراسی کردن کامل رژیم دولتی، روز کار ۸ ساعته و واگذاری زمین به دهقانان. «پراودا» هم کماکان از این نظر پیروی میکند. و حال آنکه ما نیز مثل تمام سوسیال دموکراسی اروپا» (بخوان: «ما نیز مثل میلیکوف که ادعا میکند شکر خدا را که ما مشروطیت داریم») «طرح خواستهای جزئی را یک وسیله تبلیغاتی میدانیم که فقط وقتی میتواند کامیاب شود که مبارزه روزمره توده های کارگر را بحساب آورد. ما فقط طرح چیزی را، به مثابه آن خواست جزئی که در لحظه فعلی باید توجه سوسیال دموکراسی را بخود معطوف دارد، میسر می شمیریم که از یک طرف برای تکامل آتی جنبش کارگری اهمیت اصولی داشته و از طرف دیگر میتواند برای توده موضوع روز بشود. از سه خواستی که «پراودا» مطرح نموده، فقط روز کار ۸ ساعته است که در مبارزه روزمره کارگران نقشی بازی میکند و میتواند بازی کند. دو خواست دیگر در لحظه فعلی فقط میتوانند موضوعی برای ترویج باشد ولی نه برای تبلیغ. در باره اختلاف بین ترویج و تبلیغ به صفحات درخشان جزوه «مبارزه با گرسنگی، اثر گ. و. پلخانف مراجعه شود» (ل. س. عوضی گرفته است: یادآوری جروبوتس سالهای ۱۸۹۹-۱۹۰۲ پلخانف با «اکونومیستها»، که ل. س. گفته آنها را تکرار میکند برای وی «دردناکست»!).

«یک چنین خواست جزئی که خواه مقتضیات جنبش کارگری و خواه تمام جریان زندگی روس آنرا مطرح ساخته سوای روز کار ۸ ساعته عبارتست از خواست آزادی ائتلاف و آزادی هرگونه تشکیلات که آزادی اجتماعات و آزادی بیان نیز اعم از شفاهی و کتبی به آن مربوطست».

بفرمائید اینهم تاکتیک انحلال طلبان. ملاحظه میفرمائید: نه آنچه که ل. س. با عبارت «دموکراسی کردن کامل و غیره» توصیف میکند و نه آنچه که او «واگذاری زمین به دهقانان» مینامد هیچیک «برای توده موضوع روز» نیست؛ نه این و نه آنرا «مقتضیات جنبش کارگری» و «تمام جریان زندگی روس» به میان نکشیده است!! چقدر این استدلالها کهنه است و چقدر بنظر آشنائی آشنا می آید که تاریخچه کار عملی مارکسیستی را در روسیه و مبارزه چندین ساله آن را با «اکنونیستها» یعنی کسانی که از وظائف دموکراسی روی برتافتند بخاطر دارند! با چه استعداد سرشاری «لوچ» نظریات پروکوپویچ و کوسکوا را که در آنموقع سعی میکردند کارگران را منحرف ساخته براه لیبرالی بکشانند، رونویس میکند!

باری استدلال «لوچ» را با دقت بیشتری مورد تحلیل قرار دهیم. از نقطه نظر عقل سلیم این استدلال درست یک نوع دیوانگی است. آیا واقعاً کسی که عقل خود را از دست نداده باشد ممکن است ادعا کند خواست «دهقانی مذکور» (یعنی خواستی که نفع دهقانان را در نظر دارد) «برای توده موضوع روز» نیست؟ و طرح آن بنا بر «مقتضیات جنبش کارگری و تمام جریان زندگی روس» نیست؟ این مطلب علاوه بر اینکه صحیح نیست یاوه گوئی آشکاری است. تمام تاریخ قرن نوزدهم در روسیه و «تمام جریان زندگی روس» این مسئله را بمیان کشیده و آنرا به موضوع روز و آنهم به فوری ترین موضوعات روز تبدیل کرده و تمام جریان قانونگذاری روسیه نیز آنرا منعکس نموده است. چگونه «لوچ» توانسته است بیک چنین خلاف حقیقت حیرت انگیزی برسد؟

«لوچ» ناگزیر می بایست به این خلاف حقیقت برسد زیرا اسیر سیاست لیبرالی است و لیبرالها هم از لحاظ وفاداری بخودشان است که خواستهای دهقانی را رد میکنند (یا آنرا نادیده میگیرند - مثل «لوچ»). بورژوازی لیبرال این کار را میکند، زیرا موقعیت طبقاتیش وی را و میدارد با ملاکان ساخته و با جنبش مردم مخالفت ورزد.

«لوچ» عقاید ملاکان لیبرال را در بین کارگران رواج میدهد و نسبت به دهقانان دموکرات خیانت میورزد.

و اما بعد، آیا واقعاً فقط آزادی اتحادیه ها «موضوع روز» است؟ پس مصونیت شخصی چطور؟ پس از بین بردن خودسری و فعال مایشائی چطور؟ پس حق انتخابات عمومی و غیره و غیره چطور؟ پس مجلس واحد چطور؟ پس چیزهای دیگر چطور؟ هر کارگر با سواد و هر کسی که گذشته نزدیک را بخاطر دارد بخوبی میداند که تمام اینها مسائل روز است. تمام لیبرالها در هزاران مقاله و نطق تصدیق میکنند که اینها مسائل روز است. پس چرا «لوچ» فقط یکی از آزادیها را، گو اینکه مهمترین آنها هم باشد، مسئله روز اعلام نمود ولی شرایط اساسی آزادی سیاسی و دموکراسی و رژیم مشروطیت را قلم زد، بکنار انداخت و به بایگانی «ترویج» تحویل داد و از عرصه تبلیغ خارج کرد؟

بدینجهت و فقط بدینجهت است که «لوچ» آنچه را که برای لیبرالها ناپذیرفتنی است نمی پذیرد. از نقطه نظر جنبه مبهم مقتضیات جنبش کارگری، برای توده ها و از نقطه نظر جریان زندگی روس تفاوتی بین سه خواست مورانف و «پراودا» (که برای اختصار آنها را: خواستهای مارکسیستهای پیگیر می نامیم) موجود نیست. هم خواستهای کارگری و هم دهقانی و هم خواستهای سیاسی عمومی همه بطور همانندی برای تودهها جنبه مبهم دارند و آنها را خواه مقتضیات جنبش کارگری و خواه «تمامی جریان زندگی روس» بطور همانندی بمیان کشیده است. از نقطه نظر «جزئی بودن» این خواستها نیز که ورد زبان ستایشگر اعتدال و احتیاط است، باز هم هر سه این خواستها جنبه همانندی دارند: این خواستها نسبت به هدف نهائی دارای «جنبه جزئی است» ولی مثلاً نسبت به «اروپا» بطور کلی - در مدارجی بس عالی قرار دارند.

پس چرا «لوچ» روز کار ۸ ساعته را قبول دارد ولی بقیه را رد میکند؟ چرا او بجای کارگران باین نتیجه رسیده است که روز کار ۸ ساعته در مبارزه روزمره آنان «نقش بازی میکند»، ولی خواست های سیاسی عمومی و دهقانی چنین نقشی را بازی نمیکنند؟ آنچه واقعیات به ما میگویند اینست که کارگران در مبارزه روزمره از یکطرف خواستهای سیاسی عمومی و خواستهای دهقانی را بمیان میکشند و از طرف دیگر اغلب بخاطر تقلیل روز کار که دارای اهمیت کمتری است مبارزه مینمایند.

آیا مطلب بر سر چیست؟

مطلب بر سر رفرمیسم «لوچ» است که این محدودیت لیبرالی خود را حسب المعمول بگردن «توده ها» و «جریان تاریخ» و غیره میاندازد.

رفرمیسم بطور کلی عبارتست از تبلیغاتی که اشخاص در باره لزوم اصلاحاتی مینمایند که مستلزم انهدام پایه های اساسی طبقه فرمانروای قدیم نیست و بابقای این پایه ها همساز است. روز کار ۸ ساعته بابقای قدرت سرمایه همساز است. لیبرالهای روس، برای جلب کارگران، خودشان شخصاً حاضرند ذیل این خواست را («حتی الامکان») امضاء کنند. ولی آن خواستهایی که «لوچ» مایل نیست در راه آن «تبلیغ کند» بابقای پایه های دوره ماقبل سرمایه داری و سرواژه همساز نیست.

«لوچ» درست آن چیز را از تبلیغات خارج میکند که برای لیبرالها، که مایل به ازبین بردن قدرت ملاکین نبوده بلکه فقط خواهان تقسیم قدرت و امتیازاتند، پذیرفتنی نیست. «لوچ» درست آنچه را که با رفرمیسم همساز نیست از تبلیغات خارج میکند. تمام مطلب همینجاست.

نه مورانف، نه «پراودا» و نه مارکسیستها هیچیک خواستهای جزئی را رد نمیکنند. این حرف مفت است. نمونه آن - موضوع بیمه است. آنچه که ما رد میکنیم فریب ملت است که از راه یاوه

سرائی در باره خواسته‌های جزئی و از راه رفرمیسم بعمل می‌آید. آنچه که ما رد میکنیم رفرمیسم لیبرالی در روسیه معاصر است که تخیلی و آزمندانه و کاذب بوده شالوده اش بر توهمات مشروطه طلبی قرار دارد و سراپا آغشته به روح – چاپلوسی از ملاکان است. این است کنه مطلب که «لوچ» با عبارت پردازی هائی کلی در باره «خواسته‌های جزئی» آنرا ماستمالی نموده و استتار میکند، گو اینکه خودش تصدیق دارد که نه مورانف و نه «پراودا» هیچیک «خواسته‌های جزئی» را رد نمیکنند.

«لوچ» از سروته شعارهای مارکسیستی میزند. آنها را در قالب محدود رفرمیستی و لیبرالی می‌گنجانند و بدینطریق افکار بورژوازی را در محیط کارگری وارد می‌سازد. مبارزه مارکسیستها با انحلال طلبان در حقیقت همان مبارزه کارگران پیشرو با بورژوا لیبرالها برای نفوذ در توده های مردم و روشن نمودن افکار آنها و پرورش سیاسی آنانست.

در تاریخ ۱۲، ۲۶ آوریل و ۱۵، ۳۰،

۳۱ مه و ۲ ژوئن سال ۱۹۱۳ در

شماره های ۸۵، ۹۵، ۱۱، ۱۲۲، ۱۲۴ و ۱۲۶

روزنامه «پراودا» بچاپ رسید.

#### \* زیرنویس ها

(\*) ۱) لنین در مجموعه موسوم به «مارکسیسم و انحلال طلبی» این پاراگراف را تغییر داده چنین نوشته است:

«در شماره هشتم «ژیویا ژیزن» (۱۹ ژوئیه سال ۱۹۱۳) ورا زاسولیچ ضمن تکرار دهها استدلال انحلال طلبانه نوشته است: «گفتن اینموضوع دشوار است که آیا سازمان جدید (حزب سوسیال دموکراتها) ... بکار کمک کرد یا مانع آن شد». واضحست که این کلمات برابر با روی بر تافتن از حزب است. ورا زاسولیچ فرار از حزب را تبرئه کرده میگوید: سازمانها بدانجهت خالی میشدند «که در آن لحظه آنجا کاری وجود نداشت». ورا زاسولیچ تئوری کاملاً آنارشویستی «قشرهای وسیع» بجای حزب را وضع مینماید. برای اطلاع از تحلیل مفصل این تئوری به شماره نهم مجله «پروسوشنیه» سال ۱۹۱۳ رجوع شود. (رجوع شود به جلد نوزدهم کلیات آثار لنین چاپ چهارم روسی. ص ۳۵۴-۳۷۴ ه. ت).

نتیجه اساسی و عمده ایکه از اسناد مذکوره بدست می آید عبارت از چیست؟» ه. ت.

(۲\*) در مجموعه موسوم به «مارکسیسم و انحلال طلبی» اضافه شده است: «و خواه نوویا رابوچایا گازتا» (۱۹۱۳-۱۹۱۴) و ضمناً این تبصره هم علاوه گردیده است: «مثلاً به سرمقاله شماره اول نوویا رابوچایا گازتا» در سال ۱۹۱۴ که به سال نو اختصاص داده شده است مراجعه کنید. در آنجا گفته میشود: «راه نیل به ایجاد حزب سیاسی آشکار فعال در عین حال راه نیل به برقراری وحدت حزبیست» (به وحدت سازندگان حزب آشکار؟). یا شماره پنجم سال ۱۹۱۴ را بردارید. در آنجا گفته میشود: «برطرف ساختن (تمام موانعی که در سر راه تشکیل کنگره های کارگری قرار دارد) در حقیقت همان جدیدترین مبارزات در راه آزادی ائتلاف یعنی در راه فعالیت علنی جنبش کارگریست که ارتباط محکمی با مبارزه در راه موجودیت آشکار حزب آشکار سوسیال دموکرات دارد». ه. ت.

(۳\*) در مجموعه «مارکسیسم و انحلال طلبی» کلمه «وخی» حذف شده و بجای آن تبصره زیر اضافه گردیده است:

«کتاب جالب توجهی بنام «وخی» وجود دارد که تاکنون بارها منتشر شده و مجموعه درخشانی از این ایده های لیبرالیسم ضد انقلابی بدست داده است.» ه. ت.

#### \* توضیحات

(۱۴۲) این قطعنامه در ششمین کنفرانس (پراگ) حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه بتصویب رسیده است در این کنفرانس منشویکها از حزب اخراج گردیدند و موجودیت مستقل حزب بلشویک صورت رسمی بخود گرفت.

(۱۴۳) منشویکهای حزبی - منظور گروه محدودی از منشویکها هستند که پلخائف در رأس آنان قرار داشت این گروه از منشویکهای انحلال طلب جدا شد و به مخالفت با انحلال طلبی برخاست. در دسامبر سال ۱۹۰۸ پلخائف هیئت تحریریه روزنامه انحلال طلب «گولوس سوسیال دموکرات» («صدای سوسیال دموکرات») را ترک گفت و در اوت سال ۱۹۰۹ مجدداً بانتشار روزنامه خود موسوم به «دنونیک سوسیال دموکرات» پرداخت. پلخائف و گروه هوادار وی در عین حال که به پیروی از خط مشی منشویکی ادامه میدادند بدفاع از بقاء سازمان غیرعلنی و فعالیت غیر علنی برخاستند و سعی کردند با بلشویکها سازش نمایند.

لنین بلشویکها را دعوت کرد با تمام قوا بجدائی منشویکهای حزبی از انحلال طلبان کمک کنند و بر اساس مبارزه در راه اندیشه حزبی و حزبییت به آنها نزدیک شوند و از عناصر حزبی بلوک واحدی تشکیل دهند که در آن «اختلاف نظرها نباید مانع فعالیت مشترک و یا مانع حمله مشترک و نیز مبارزه مشترک» در راه حزب و علیه انحلال طلبان گردد. لنین پیشنهاد پلخائف را

پذیرفت و با وی وارد سازش موقتی شد. طرفداران پلخانف باتفاق بلشویکها در کمیته های محلی و در روزنامه های بلشویکی «زوزدا» و «رابوچایا گازتا» شرکت مینمودند. پلخانف در کار روزنامه «سوسیال دموکرات» ارگان مرکزی حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه نیز شرکت نمود.

ی. و. استالین که در این موقع در تبعیدگاه سول وچه گتسک بسر میبرد از ائتلاف لنین با پلخانف کاملاً پشتیبانی نمود و آنرا برای حزب مفید و برای دشمنان حزب مهلک میدانست. تاکتیک لنینی تشکیل جبهه واحد با طرفداران پلخانف که قسمتی از کارگران از آنها پیروی میکردند به بلشویکها کمک کرد دامنه نفوذ خود را در سازمانهای علنی کارگری وسعت دهند و انحلال طلبان را از آنها بیرون رانند.

در پایان سال ۱۹۱۱ پلخانف ائتلاف خود را با بلشویکها برهم زد. او میکوشید بهانه مبارزه علیه «فراکسیونیس» و علیه انشعاب در حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه بلشویکها را با اپورتونیستها آشتی دهد. طرفداران پلخانف باتفاق ترسکیستها، بوندیستها و انحلال طلبان به مخالفت با کنفرانس حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه منعقد در پراگ برخاستند و علیه بلشویکها به تبلیغات افتراآمیزی پرداختند.

(۱۴۴) «پراودا» - روزنامه یومیه علنی بلشویکها منتشره در پتربورگ بود. این روزنامه در آوریل سال ۱۹۱۲ بدستور لنین و به ابتکار استالین تأسیس گردید.

استالین میگوید: «تأسیس "پراودا" در سال ۱۹۱۲ شالوده ای بود برای پیروزی بلشویسم در سال ۱۹۱۷».

در جریان دو سال و اندی پس از انتشار نخستین شماره «پراودا» (۲۲ آوریل (۵ مه) سال ۱۹۱۲) حکومت تزاری این روزنامه را هشت بار توقیف کرد ولی روزنامه با عناوین دیگری انتشار خود را ادامه میداد. در آستانه جنگ جهانی یعنی در ۸ (۲۱) ژوئیه سال ۱۹۱۴ روزنامه توقیف شد.

پس از انقلاب فوریه (۵ (۱۸) مارس سال ۱۹۱۷) «پراودا» مجدداً بعنوان ارگان مرکزی حزب بلشویک شروع بانتشار نمود.

استالین در ۱۵ (۲۸) مارس سال ۱۹۱۷ در جلسه عمومی دبیرخانه کمیته مرکزی حزب کارگر سوسیال دموکرات (بلشویک) روسیه به عضویت هیئت تحریریه «پراودا» انتخاب گردید. در آوریل سال ۱۹۱۷ که لنین به روسیه مراجعت کرد رهبری «پراودا» را بدست خود گرفت. ۵ (۱۸) ژوئیه سال ۱۹۱۷ اداره روزنامه «پراودا» از طرف یونکرها و قزاقها غارت گردید. پس از حوادث ژوئیه، بمناسبت مخفی شدن لنین سردبیری ارگان مرکزی حزب به استالین محول گردید.

از ژوئیه تا اکتبر سال ۱۹۱۷ «پراودا» بعلت تعقیب حکومت موقت چند بار عنوان خود را تغییر داد و با عناوین «لیستک پراودی»، «پرولتاری»، «رابوچی»، «رابوچی پوت» منتشر میشد.



از ۲۷ اکتبر (۹ نوامبر) ۱۹۱۷ روزنامه تحت عنوان قدیمی خود: «پراودا» شروع بانشار نمود. (۱۴۵) «لوچ» روزنامه یومیة علنی منشویکها و انحلال طلبان بود که در پتربورگ از سپتامبر سال ۱۹۱۲ تا ژوئیه سال ۱۹۱۳ منتشر میگردد؛ این روزنامه «با پول دوستان ثروتمندیکه در صف بورژوازی بودند» (لنین) اداره میشد. از ژوئیه سال ۱۹۱۳ بجای «لوچ» روزنامه «ژیویا ژیزن» و سپس بترتیب «نوویار رابوچایا گازتا»، «سورنایا رابوچایا گازتا» و «ناشا رابوچایا گازتا» منتشر گردید.

(۱۴۶) منظور برنامه منشویکی مونیسیپالیزاسیون ارضی است که در چهارمین کنگره (متحده) حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه بتصویب رسید. لنین در آثار خود موسوم به: «گزارش کنگره متحده حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه» و «برنامه ارضی سوسیال دموکراسی در نخستین انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه» این برنامه را مورد انتقاد قرار داده است.

(۱۴۷) وپریودیستها - گروه «وپریود» - نام گروهی ضد حزبی بود که در دسامبر سال ۱۹۰۹ از آتزیویستها، اولتیماتیستها، خداسازان و امپریومونیستها مقیم خارجه (طرفداران فلسفه ایده آلیستی ارتجاعی ماخ و آویناریوس) تشکیل گردید. آ. باگدانف و گ. الکسینسکی در رأس این گروه قرار داشتند. این گروه دارای چند محفل کوچک در پاریس، ژنو و تفلیس بود که اکثراً از روشنفکران تشکیل میشدند. نظریات «وپریود» بنابه گفته لنین، «کاریکاتور بلشویسم» بود. گروه «وپریود» که در میان کارگران پشتیبانی پیدا نکرد، در سال ۱۹۱۳ عملاً منحل گردید.

(۱۴۸) لنین قرار صادره در پلنوم ژانویه سال ۱۹۱۰ کمیته مرکزی حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه در خصوص «جریان اوضاع حزب» را نقل میکند که در آن انحلال طلبان و اتزیویستها مورد تقبیح قرار گرفته بودند.

(۱۴۹) در ۱۷ اکتبر سال ۱۹۰۵ بیانیه ای از طرف تزار صادر گردید که در آن آزادیهای مدنی وعده داده شده بود. (رجوع شود به «دوره مختصر تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی ص ۱۲۷-۱۲۸ ترجمه فارسی مسکو).

(۱۵۰) لنین قانون ۱۱ (۲۴) دسامبر سال ۱۹۰۵ در باره تشکیل دومای «مقننه» دولتی را در نظر دارد که در بحبوحه قیام مسلحانه مسکو از طرف تزار صادر شده بود. دومای اول که انتخابات آن از روی قانون ۱۱ دسامبر سال ۱۹۰۵ بعمل آمده بود، دومای کادتی بود. برای اطلاع از این قانون رجوع شود به «دوره مختصر تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی» ص ۱۳۸-۱۳۹ ترجمه فارسی مسکو.

در ۳ ژوئن سال ۱۹۰۷ دومین دومای دولتی منحل شد و قانون جدیدی درباره انتخاب نمایندگان دومای سوم دولتی صادر گردید که اکثریت ملاکان و سرمایه داران را در دوما تأمین میکرد؛ حکومت تزاری بیانیه ۱۷ اکتبر سال ۱۹۰۵ خود را خائنانه نقض نمود، حقوق مشروطیت را لغو

کرد و اعضای فراکسیون سوسیال دموکرات دومای دوم را بازداشت نمود و به تبعیدگاه فرستاد. این کودتای دولتی سوم ژوئن ضد انقلاب را به پیروزی موقت رساند. (۱۵۱) لنین کشیشانی را که بدستور سینود دادستان کل و سابلر مرتجع به انتخابات دومای چهارم دولتی جلب شده و فعالانه در آن شرکت کردند تا انتخاب نمایندگان، بنفع حکومت تزاری تمام شود، «کشیشان سابلر» مینامید.

﴿ادامه دارد﴾